

بی‌نظمی

در نظم

ونشر

فارسی

نوشتنی : ماحوزی

امروز نشر و نظم فارسی در کشور ما ، با تمام ذکر گونیه‌ها و تحولاتش ، دچار يك نوع بی‌نظمی و بی‌قاعدگی عجیبی شده است ؛ بی‌قاعدگی در سبك و شیوه نگارش ، بی‌قاعدگی در طبع و نشر و در قالب و محتوی ؛ چه تبعیت از عقل و ذوق سلیم و ضوابط و قواعد اصیل و مسلم ، که مقرر صورت می‌گیرد و بی‌آنکه کلمات و اصطلاحات جدید ، مورد نقد و بررسی عمیق قرار گیرد و از صافی بگذرد و هویت و شناسنامه‌اش شناخته شود و اگر خارجیت ، با کیفیت تلفظ و روح زبان هماهنگ گردد ، بی‌قاعده پذیرفته می‌شود و بکار می‌رود .

در مورد نگارش ، شکل و فرم خاصی که متبع عموم باشد و بخصوص دانش آموزان مدارس را از ابهام و سر درگمی رهائی بخشد و رویه واحدی را برای تصحیح و نگارش عرضه بدارد ، مقرر نگردیده است . خود این مشکل ، مشکلاتی دیگر از نظر طبع و اختلاف متون کتب و جراید و بحث در اینکه کدام درست است و کدام نادرست به دنبال دارد . مثلاً کسارگر مطبوعه‌ای به دستور مؤلفی تمام « ب » های پیش از اسم را جدا و پیش از فعل را پیوسته می‌چیند و به دستور مؤلف دیگری با امکس عمل می‌کند ، به توصیه یکی تمام « می » های افعال را جدا

و به سفارش دیگری آنها را پیوسته می‌چینند. در این میان اغلب امر بر چنین کاری‌امشتمبه شده، سفارشها را اکثر اَعْوَضی و معکوس انجام می‌دهند و ناگیر بر مقدار غلط گیریها افزوده شده، وقت و کاغذ و نیروی انسانی همه یکجا و بی فایده تلف می‌گردد. وانگهی پس از چاپ کتابها و انتشار آنها، موحی از تردید و سردرگمی، برمی‌خیزد که چرا این کتاب بر خلاف اصول نگارش و قواعد دستوری نگاشته شده است و اگر این درست است، پس آن قواعد برای چیست؟ در دبیرستانها و آموزشگاهها همیشه این مباحث سخن روز بوده و هنوز هم بازارش گرم است.

بروزارت آموزش و پرورش فرض است که با امکاناتی که در اختیار دارد، هر چه زودتر، ضابطه صحیح و قاطعی در این مورد مقرر دارد، تا هر سال مجبور نشود بخشنامه‌های متضاد صادر کند.

قالب و محتوی

در مورد قالب یا لفظ، منطقیون می‌گویند: «منطقی را بحث در الفاظ نیست، چه لفظ وسیله است نه هدف و اگر منطقی می‌توانست مقاصد و مفاهیم ذهنی خود را بدون واسطه و میانجی به دیگران منتقل سازد، هرگز در پی لفظ و میانجی نمی‌رفت.

بنابر این قالب وقتی ارزنده است که به روشن ترین صورتی معانی و محتوی را عرضه بدارد، آنچنان که «شارح مراد» باشد و حجاب معنی نکرده.

فاعله و مفعله را گو همه بر باد بر

پوست بود پوست بود در خور منز شہرا

رستم از این بیت و غزل ای شه دیوان ازل

مفتلمن مفتلمن مفتلمن کشت مرا

ناظر به همین معنی بوده است، چه صور ذهنی و معانی تا بئناک عرفانی و رشحات اندیشه فیاض مولانا از فرط وضوح و روشنی در قالب کلمات نمی‌گنجد

و الفاظ از توجیه و تبیین چنان معانی عاجز و ناتوانست، لیکن جز این معیار و وسیله چیز دیگری در اختیار نیست و آنچه باید مورد توجه باشد، احتراز از پیچیدگی و تصنع یا غموض و تکلف در سخن است که ذوق و علاقه را در خواننده کاهش میدهد و او را از راه راست منحرف می‌سازد، چنانکه امروز بطور مسلم، سبکهای متکلفانه و دیر هضم قاجاریه دیگر مورد پسند نیست.

در دوره پنجاه ساله اخیر دگرگونی‌ها و تحولات بسیار در امر نویسندگی روی داد و نویسندگان این دوره بواسطه آشنائی با دانش و ادب مغرب‌زمینی و تأثیر اوضاع خاص اجتماعی، به ساده نویسی پرداختند و نوشته‌های آنها حتی مورد استفاده تمام کسانی قرار گرفت که اندک آشنائی به زبان فارسی داشتند.

آنچه در این دوره حائز اهمیت است اینک: آثار نویسندگانی از قبیل دشتی، احجازی، جمال‌زاده، صادق هدایت، مستعان، سعید نفیسی، با تمام تمایزاتشان از نظر قالب و محتوی، دارای موازین و اصول و ضوابطی است که با روح زبان و قومیت و ادب ایرانی موافقت دارد. کلمات در عرف آنها صاحب معانیست و همه مردم از آن کلمات همان معانی را درمی‌یابند که آنها خواسته‌اند.

اصطلاحاتی که در آثار این نویسندگان بکار رفته است، یا اصطلاحاتی است که در میان توده مردم رایج بود، و یا صاحبان ذوق سلیم و صاحب‌نظران متفکر، با توجه به جمیع جهات، آن اصطلاحات را وضع کرده‌اند؛ چه تجربه نشان داده است که هیچ اصطلاح و لغتی رایج نمی‌شود، مگر آنکه مزاج جامعه آنرا بپذیرد و هضم کند. چه بسیار لغات و کلماتی که با اصرار زیاد وارد زبان شده و حتی در میان طبقه‌های گسترش‌یافته است ولی بزودی بعلمت دشواری و نامأنوس بودنشان فراموش شده است و باید در مورد همین نویسندگان فوق‌الذکر یاد آور شد که هر گاه بتوان لغات و اصطلاحات نزدیک به ذهن و شکل گرفته فارسی را جایگزین لغات خارجی مندرج در آثار آنها ساخت،

بدیهی است باید این کار را کرده، چنانکه اغلب مشاهده شده است در تجدید چاپ آثار نویسندگان فوق‌الذکر اکثراً خود آنها به این تصفیه مبادرت ورزیده‌اند.

متأسفانه در مورد نویسندگان نوحاسته و جوانان تازه‌کار باید گفت همه آنها خوب فکر نمی‌کنند و به تصور اینکه، مخلوقات ذهنی و دریافتهای آنها از هر عیب و نقیصی برکنار است، بدون هیچ ملاحظه‌ای آنها را در هم آمیخته، بعنوان ارمغان تازه و به‌زور زرق و برق و آب و رنگ منتشر می‌سازند و موجب انحراف فکری و ذوقی جوانان می‌شوند و این خود فی‌حد ذاته خیانت است.

اینکه هر از راه رسیده‌ای به‌میل خود، کلمات را نوعی بنویسد و در املاء لغات تصرف کند و خود را مقید به رعایت ضوابط و اصول زبان نسازد و در استعمال و انتشار اصطلاحات مهجور و نامتناسب و بی‌قواره مجاز باشد، موجب کمال تأسف است؛ بخصوص از نظر محتوی و معنی، در آثار چنین کسانی که بنام نویسنده به‌قالب رفته‌اند ابداً مطلب چشمگیر و ارزنده‌ای یافت نمی‌شود. همه بازی با الفاظ است، آنهم الفاظ و واژه‌های مبهم و نامفهوم. وضوح و روشنی از شرایط مهم نویسندگیست؛ هر گاه اثر و نوشته‌ای مبهم و برای خواننده نامفهوم باشد و برای یافتن معنی به ددرسش اندازد، فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود.

وقتی تکلف و ابهام در نویسندگی و سخن مذموم است، دیگر فرق نمی‌کند که نوشته جدید و تازه باشد یا قدیم و کهنه، با کلمات خارجی همراه باشد، یا با لغات فارسی نامأنوس و مهجور.

اگر خوانندگان گرامی، کتاب فرزانه‌تن و روان نوشته ع. بصیر را خوانده باشند، آنوقت به‌خوبی درمی‌یابند که این کتاب برای فارسی‌زبانان و هموطنان آنجناب تا چه اندازه ثقیل و نامأنوس است.

برای فهم این کتاب و دریافت اصطلاحات مندرجه در آن لااقل یکماه

مطالعه مداوم و زیرورو کردن چند فرهنگ فارسی لازم است آنهم بوسیله کسی که آگاهی و آشنائی به زبان پهلوی و اوستائی داشته باشد.

این طبقه به يك تذبذب و ناباوری و گردن باری و انحراف شخصیت گرفتار هستند، به این معنی که خود آنها به خلق وسعت چنین آثاری ایمان ندارند و بدیهی است که دیگران نیز توجهی بدان آثار معطوف نخواهند داشت، چنانکه یکی از دانشجویان دانشسرای عالی می‌گفت ما فقط این کتاب فرزات تن و روان را به خاطر نمره می‌خوانیم و همینکه در امتحان پذیرفته شدیم، یا آن را به دور می‌اندازیم و یا برای تفریح و سرگرمی کلماتی را از آن استخراج می‌کنیم.

نگارنده با اغلب جوانهایی که خود را شیفته نوجوئی و نوپوری معرفی می‌کنند، چه در کلاس درس و چه در اجتماع بحث کرده است و هیچگاه از آنها، منطق درست و برهان قاطعی در تبعیت از کج سلیقه‌های پیشوایان نشان نشنیده است؛ در همه آنها این عقیده وجود دارد که باید همچون هیپی‌ها و نسلهای بی‌بند و بار مغرب زمینی به تمام شیوه‌های کهن پشت پا زد؛ برای اینکه در اجتماع امروز رویمان حساب کنند و مارا به چیری بگیرند، ناگزیریم از خود ابتکار بخرج دهیم. ایست جریان فکری نسل سرگردانی که در باختن و از دست دادن همه سرمایه‌های معنوی خویش و گمراه ساختن نسلهای آینده با هم مسابقه می‌دهند.

مثلاً مسئله تغییر خط که به عقیده نگارنده خطرناکترین و ناشایسته‌ترین ضربتی است که می‌توان بر پیکر حیات و موجودیت ادبیات کشور وارد آورد، تا همین اواخر مورد بحث مطبوعات و مقامات علمی بود. اگر این نغمه را این گونه نویسندگان نو خاسته بی‌مایه ساز کرده بودند زیاد اهمیت نداشت ولی متأسفانه ابتدا این بدعت را يك استاد دانشگاه گذاشت و با سماجت عجیبی دنبال آنرا هم گرفت، آنهم نویسنده‌ای که از برکات همین خط استفاده‌های سرشار برده بود و همه آثار خود را با همان خط منتشر ساخته بود. نگارنده با نفوذ فوق‌العاده‌ای که این نویسنده در دانشجویان داشت، در بنگ می‌خورد که

پس از عنوان مسئله تغییر خط بکلی موقعیت خود را از دست داد و مورد بی‌مهری ارباب قلم و ادباء بنام قرار گرفت.

در شعر و نظم نیز خیلی بیشتر از نثر با چنین بی‌قاعدگی‌هایی روبرو هستیم. اخیراً در جریده‌ای از «منوچهر آتشی» شاعر نوپردازان بوشهری ' شعری دیدم که حاکی از تذبذب و سردرگمی نوپردازان امروز است. این شعر در مرتبه‌ای از انسجام و پختگی است، تشبیهات تازه، رسا و بکر دارد. شاعری که این‌سان می‌تواند شعر بگوید چه حاجت است که جیغ بنفش و قرمز و عنابی سر بدهد.

این شاعر جوان هنگامی که تازه به تهران آمده بود، در مسافر خانهای تصادفاً با او مواجه شدم و به مناسبتی اشعاری را که سروده بود برایم خواند، بی‌اندازه متین، شیوا و محکم بود، او بمدها در اثر معاشرت با نوپردازان سبک‌رأی به‌ورطه شعر نوافتاد، اما چون مایه داشت اشعار نو او در مقام مقایسه با سایرین باز بهتر می‌نمود. برای اینکه ذوق سلیم این شاعر را که در توصیف «شب قطبی» تجلی کرده است نمایانده باشم، قطعه‌ای را از او نقل می‌کنم:

شبى به خلوت پرمهتاب من بگذر

ز کوجه‌های گل افشان خواب من بگذر

بپوش پیره‌ن سایه مرا برتن

بروبه چشم من از آفتاب من بگذر

چو شبنمی تو، به گلبرگ بستم بنشین

ز باغهای تر عطر ناب من بگذر

به ابر پاره شعرم، سبک چو برگ آویز

ز دره‌های سیاه کتاب من بگذر

چو موج، سد بلند شکیب من بشکن

سفینه وار ز موج شتاب من بگذر

شبى دراز ترم از شبان تیره قطب

درون وحشت من، ماهتاب من بگذر

که جز ترکیب وصفی « دره‌های سیاه » بقیه موزون و خوش ترکیب و پاکیزه و شعر نیز در حد متوسط خوب است .

دو این شعرای معاصر و صاحبان ذوق سلیم نظیر مالك الشعراء ، ادیب الممالك ، ایرج میرزا ، وحید دستگردی . دهی معیری ، شهریار و ابوالحسن وزی را با هجویات یاوه سرایان مقایسه کنید ، ببینید بقول منطقیون قیاس مع الفارق است . در همین اوضاع کنونی ، مگر ابوالقاسم حالت بد شعر می‌گوید ، دکتر رعدی ، امیری فیروزکوهی ، دکتر حریری و پژمان ... بد شعر می‌گویند؟ اگر نو پردازان راست می‌گویند ، مضمونها را تازه کنند ، معانی را در قالب الفاظ جدید بریزند و از ده‌ها وزن و قافیه‌ای که در اختیار دارند استفاده کنند . اگر بهانه‌شان ، اینست که شعرای قدیم و کهنه پردازان ، ثقیل و متکلف و مبهم شعر می‌سروده‌اند ، آنها روشن ، بدون ابهام و پر معنی شعر بگویند ، تافخامت داشته باشد ، تأثیر بگذارد و همچون سحر حلال و ترانه قدسی ، اندوه‌زدا ، سحر و دلپذیر گردد .

امروز وجود چهل هزار شاعر در سرزمین ما خود مسئله عجیبی است ، چرا؟! مگر می‌شود در عصری چهل هزار شاعر ورزیده و دارای ذوق سلیم تربیت کرد؟!

هیچ تذکره‌ای در هیچیک از ادوار تاریخی چنین آماری را نشان نمی‌دهد! نسبت شعرای خوب ، نسبت به شعرای بد و نو پردازان بی‌مایه با نسبت برلیان و خرمهره کم کم دارد برابر می‌شود .

امروزیکی می‌گوید من نو پردازم و فردا از او دیوانی منتشر می‌شود دارای هزار صفحه ، این قارچها چگونه رشد می‌کنند و در تحت چه شرایطی؟! این دیوانها چگونه بفروش می‌رسد و خریداران آنها از کدام طبقه‌اند؟! کاش مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در این مورد تحقیق میکرد و ریشه‌ها و عوامل آنها بر مسمرد تا يك ملاك معقول و مستدلی برای ارزیابی موجود باشد .

قبلا تعجب میکردم که مولانا جلال الدین کتّاب مثنوی و دیوان شمس تبریزی را چگونه تمام کرد . آیامی‌شود يك انسان در طول يك عمر معمولی ، اینقدر

شعر بگوید: اگر هر روزی دو غزل و دو بند شعر هم می‌گفت عمر او کفاف نمی‌داد
 ناچه رسد به اینکه آن آثار از نظر معنی و انسجام و فخامت و ذوق و قوت احساس
 در مرتبه خود کم نظیر و شاید بی نظیر هم باشد، اگر امر و زدر این دو دیوان کبیر
 اشعار سست و نامتناسبی هم یافت شود و از نظر لفظ و قافیه، معایبی هم داشته باشد،
 در جنب هجوم معانی و غلبان احساس قابل اغماض است؛ معنی فدای لفظ نمی‌شود
 بلکه لفظ فدای معنی می‌گردد. اما در آثار نوپردازان همیشه معنی فدای لفظ
 می‌شود، آنهم چه طرفه لفظی! شهرت کاذب، بدد نمی‌خورد، گاهی يك
 ترجیع بند، يك غزل، يك قصیده و حتی يك بیت شاعری را مشهور و نامبردار
 می‌سازد، چنانکه ترجیع بند هاتف اصفهانی در میان تمام اشعارش زبانزد ادبا
 و ارباب ذوق و فضیلت است و معرف توانائی و عظمت مقام ادبی اوست.

قصیده عینیه ابن سینا به مطلع:

هبطت الیاء من المحل الاریع ورقاء ذات تعزز و تمنع

حاکمی از احاطه او بر ادبیات عرب است. چنانکه نظامی گوید:

کم گوی و گزیده گوی چون در تا زانک تو جهان شود پر

میرفرد رسکی نیز باریک منظومه یائیه در باب وحدت وجود و توحید
 اشتهار یافت.

بنابراین وظیفه دانشگاه و وزارت آموزش و پرورش است که در این
 موضوعیت به پانزدهم و تمام قوای خود را بسیج کنند تا ارزشها محفوظ بماند و معیارهای
 سخیف و مبتذل جایگزین آنها نگردد، چه بیم آن میرود که این وضع ناپهناچار
 در صاحب نظران نیز اثر سوء گذارد، چنانکه دیوان سرود مهر مبین و مؤید این
 مدعاست. گویند این اشعار، خود از شعر شناسان و صاحب نظران است
 و انسان تعجب می‌کند که چگونه استادی با آن درجه از پشتکار و اطلاع و یکباره
 مسخ می‌شود و چهار اسب بسوی کج ذوق و فرافتادگی و عاقبت نابخیری فرو
 می‌افتد و این خود درد بزرگ است. عظمت آن استاد در این بود که دست به چنین
 شاهکاری نمی‌زد و سابق فرهنگ و ادبی خود را بر باد نمی‌داد. شعر آن نیست
 که تنها وزن و قافیه داشته باشد بلکه بقول شهریار:

شهر آینه خسته است بادل و جان شیر و شکر بود به کام جهان

در خانه اگر کسی است يك حرف بس است.